

جنبش زنان در برابر سرکوب از پا ننشسته است

مصاحبه ی سایت روانیوز با نیلوفر بیضایی

آگوست 2009

لطفا خودتان را بیشتر برای خوانندگان سایت ما معرفی کنید؟

متولد 1967 در تهران هستم. بیست و سه سال است در تبعید در آلمان زندگی می کنم. در فرانکفورت آلمان در رشته های ادبیات آلمانی، تئاتر و سینما و تعلیم و تربیت تحصیل کرده ام و سال 1994 کارشناسی ارشد گرفته ام. از همانسال یک گروه تئاتر پایه ریزی کردم بنام "دریچه" و بعنوان نمایشنامه نویس و کارگردان تاکنون 13 نمایش بر صحنه برده ام. علاوه بر اینها در مورد تئاتر و سینما و همچنین مسایل اجتماعی و سیاسی مطالبی نوشته ام و همچنان گهگاه می نویسم.

قبل از هر چیز تحلیل شما در باره اوضاع پیش آمده که با تقلب بزرگ در انتخابات آغاز شد چیست کما اینکه ما در نظام جمهوری اسلامی ایران انتخابات به صورت واقعی و قانونی نداریم، یعنی این اعتراضات نمی تواند تنها خواسته اش باز پس گیری رای های باشد که به مشروعیت نظام ریخته شده است، بلکه شعارها و خواسته های اصلی: آزادی، دموکراسی، برابری و احترام به حق شهروندی همه ایرانی ها است؟

همه می دانیم که نظام حاکم بر ایران نظامی بغایت استبدادی، خشن، تبعیض گرا و ایدئولوژیک است که برای حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی اهمیتی قائل نیست. همین خصایل، بدنه ی جامعه را که در این سی سال تحت شدیدترین فشارها قرار داشته است، متوجه ضرورت دفاع از حقوق شهروندی، حقوق بشر و دموکراسی کرده است. مردم در همین چارچوب تنگ ایدئولوژیک و از میان کاندیداهای مورد تایید همین نظام، به کاندیدایی رای داده اند که گمان کرده اند، کمی این فضای تنگ را خواهد گشود. مهمتر از آن حضور احمدی نژاد بعنوان نماینده ی یکی از خشن ترین و خطرناکترین بخشهای حاکمیت را بعنوان یک تهدید جدی برای منافع ملی ایران و همچنین برای امنیت داخلی تجربه کرده اند. حکومتگران و در راس آنها ولی فقیه با یک تقلب وسیع و گسترده کل قاعده ی بازی را بر هم زده اند و به شعور این مردم توهین کرده اند. حضور آنها را نادیده انگاشته اند. شعار " رای من کجاست" که میلیونها ایرانی را به خیابانها کشاند، در حقیقت طرح همین پرسش اساسی از جانب مردم است که حق شهروندی من چه شد. در تصور هیچکس، نه حکومتیان و نه مخالفین نمی گنجید که با وجود سرکوب و خشونت حکومتی، این نیروی عظیم مردمی به خیابانها بیاید و حق خود را مطالبه کند. مثل اینکه تمام سرکوبهای سی ساله مانند زخمی چرکین سر باز

کرد. سرکوب و کشتار بیرحمانه ی جوانان که نیروی اصلی این حرکت اعتراضی را تشکیل می دهند، شکاف میان مردم و حاکمیت را دو چندان کرده است و برای اولین بار در این تاریخ سی ساله میلیونها ایران مشروعیت این نظام را به زیر علامت سوال بردند. جالب اینکه هرچه شکاف در درون حاکمیت بیشتر می شود، شکاف میان مردم کمتر می شود. خواسته ی اساسی مردم ما امروز همانگونه که شما نیز اشاره کردید، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و حقوق شهروندی است.

زنان در اعتراضات اخیر فعالیت بیشتری داشتند، امروز بعد از سرکوب شدید بازهم شاهد کارهای مدنی از طرف زنان هستیم. نمونه کمیته مادران عزادار ایرانی که هر هفته شنبه ها در پارکی در محل زندگی خود از ساعت هفت تا هشت کنار هم جمع می شوند و با سکوتشان نسبت به وضع پیش آمده اعتراض می کنند که متأسفانه به شیوه وحشیانه ای از طرف ماموران رژیم با آنها برخورد می شود، نظر شما در باره جنبش زنان در اعتراضات اخیر چیست؟

زنان بعنوان بیش از نیمی از جامعه که در این سی سال حقوق انسانی شان از سوی حاکمیت زیر پا گذاشته شده مسلماً در تغییر شرایط کنونی منافع دارند. آنها در این سی سال علی‌رغم اینکه حقوقشان بطور مستمر پایمال شده است، بی تفاوت ننشسته اند بلکه در تمامی عرصه ها بطور گسترده ای حضور یافته اند. آنها تا به امروز نگذاشته اند که حکومت اسلامی آنها را از عرصه ی اجتماعی حذف کند. آنها در این سالها فقط در موضع تدافعی نمانده اند، بلکه نیروی خود را تقویت کرده اند. اعتماد به نفس خود را قوت بخشیده اند. آموخته اند، تجربه کرده اند، سرکوب شده اند، بر زمین افتاده اند و باز قویتر از پیش به پا خواسته اند. هر کجا دری بروی آنها بسته شده، آنها خود روزه ای گشوده اند. اینچنین است که حضور جدی آنها را در تمامی عرصه ها امروز نمی توان نادیده گرفت. امروز زنان بعنوان یکی از اصلی ترین نیروهای تحول در ایران مطرحند.

کشته شدن ندا آقاسلطان در روز ۳۰ خرداد در تهران، یک روز پس از هشدار رهبری رژیم، او را در ایران و جهان به نماد جنبش اعتراضی بدل کرد. سرکوب زنان معترض در روزهای بعد که دوشادوش مردان با نیروی انتظامی و بویژه بسیج و مأموران دارای لباس شخصی روبه رو شدند، نیز زنان را از میدان به در نکرد. زنان چه تاثیری بر رویدادهای بعد از انتخابات گذاشتند؟ رویدادهای پس از انتخابات بر روی فعالیت های زنان برابری خواه و فعالان مدافع برابری حقوق زن و مرد و حامی بهبود زنان چه اثری گذاشته است؟

تصویر مرگ مظلومانه ی ندا آقا سلطان با سرعتی باور نکردنی در سرتا سر جهان پخش شد. دختر جوانی که بدلیل حضور در جمع معترض کشته شد. جهان دید که زنان ایرانی علی‌رغم وجود قوانین و نظام زن ستیز، در قلب اجتماع و در مرکز حرکت های تحول خواهانه همچنان حضور دارند. در جایی خواندم که چشم ندا هنگام مرگ، گویی دارد فریاد می زند: دیگر بس است!

نگاه او در هنگام مرگ، هر چند مظلومانه است، اما نشان از حضور اراده ای دارد که حتی با مرگ نیز از بین بردنی نیست. حضور شجاعانه ی زنان ایرانی در این سی سال و بخصوص در دهه ی اخیر مسلماً تاثیر خود را بر شکل گیری این جنبش اعتراضی گذاشته است. به یاد بیاوریم 22 خرداد سال 1385 را که تعدادی از فعالین زنان در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز و با وجود سرکوب شدید تجمع کردند، دستگیر شدند، به زندان افتادند، شلاق خوردند، تهدید شدند، اما از طرح خواسته های خود دست برنداشتند. با کمپین یک میلیون امضا به قلب جامعه رفتند و روشنگری کردند. طرح پیگیر خواسته ها از سوی جنبش زنان و از پاننشستن در برابر سرکوب، مسلماً الگویی برای جامعه و مبارزات اجتماعی ماست. الان شما می بینید که درسنازیوی اعتراف گیری دادگاه فرمایشی که برای صد تن از دستگیر شدگان وقایع اخیر ایران تشکیل داده اند، جنبش زنان و فعالین زن را بعنوان یکی از عوامل اصلی معرفی می کنند. در حالیکه در اعتراضات اخیر تمام اقشار جامعه ی ایران شرکت داشته اند. اما حکومت از آنجا که از تاثیر گذاری دراز مدت جنبش زنان بر تحولات اجتماعی آگاه است، از هر فرصتی برای تحت فشار قرار دادنه آنها استفاده می کند.

سازمان دهی اعتراضات اخیر آن گونه که انتظار می رفت نشد، نه آقای کروبی و نه آقای موسوی از حضور میلیونی مردم در خیابانها استفاده نکردند و در مسیری جنبش را رها کردند و شعار اعتراض در چهارچوب قانون اساسی رژیم را سردادند. یعنی حتی به شعارهای انتخاباتی خودشان هم عمل نکردند، آینده جنبش آزادی خواهی مردم را چگونه می بینی نقش اپوزسیون ساکن خارج چی خواهد بود، با توجه به حمایت اکثریت اپوزسیون از اعتراضات مردم؟

من فکر می کنم شرکت گسترده ی مردم در اعتراضات خیابانی، خود آقایان را هم بنوعی غافلگیر کرد. اما به هر حال، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، آقای موسوی و آقای کروبی در راس این جنبش قرار دارند. این جنبش تا همینجا نیز که پیش رفته است، از انتظارات و خواسته های آنان فراتر بوده و آنها را ناچار کرده که به اعتراض ادامه دهند. مسلم است که از آنها نمی توان انتظار داشت که از چارچوب نظام فراتر بروند، چون آنها خود در حفظ نظام منافع دارند. در عین حال باید در نظر گرفت که بیرون افتادن آنها از حاکمیت بنوعی باعث یک ریزش دیگر در درون نیروهای فکری نزدیک به آنها نیز ایجاد کرده است. تحولات آینده ی ایران دیگر تنها به اراده ی این آقایان وابسته نیست و در مسیر تاریخ راه خود را در مسیر تحولات اساسی در ساختار سیاسی ایران طی می کند و در واقع راه دیگری نیز باقی نمانده است.

ایران بزرگترین زندان روزنامه نگاران است، مطلبی که دیدبان حقوق بشر آن را تایید می کند، نقض حقوق بشر و اعدام در ایران بیداد می کند، از اوایل سال جاری میلادی تا اکنون بالای 170 نفر در ایران اعدام شده اند. این اتفاقات جدید هم نیست و تاریخی 30 ساله دارد، از حکومت آقای موسوی

که این روزها فعال حقوق بشر شده اند آغاز شده و در زمان آقای رفسنجانی با ترور روشنفکران در خارج کشور ادامه پیدا کرد و در زمان آقای خاتمی با قتل های زنجیره ای به اوج خود رسید دولت آقای احمدی نژاد زیر نام اقدام علیه امنیت ملی و ارازل و اوباش و مرتد به این آمار و ارقامی که اشاره شد می رسد، سکوت جهانیان در برابر این همه نقض حقوق بشری در ایران چیست؟

شواهد نشان می دهد که جهانیان نه تنها در برابر نقض حقوق بشر در ایران سکوت نکرده اند، بلکه در سطوح مختلف از سازمانهای حقوق بشری جهانی گرفته تا نمایندگان دولتهای کشورهای دمکراتیک و سازمان ملل به نقض حقوق بشر در ایران بارها اعتراض کرده اند. البته باید اشاره کنم که این اعتراضات در دوره ی اخیر برجسته تر شده است. متأسفانه در دهه ی شصت این اعتراضات صورت نگرفت و خبرکشتارهای گسترده ی مخالفین بطور پراکنده و بخشا با تاخیر به خارج رسید. در مورد قتلهای زنجیره ای نیز از آنجا که این قتلها اکثرا در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و در اوج دورانی که روابط غرب با حکومت ایران بهبود یافته بود، صورت گرفت، متأسفانه عکس العملی در خور عمق فاجعه از سوی غرب صورت نگرفت. ولی اینبار فرق می کند. اینبار با جنبشی میلیونی مواجهیم که نمی توان آنرا نادیده گرفت. منتها با این نظر موافقم که این حمایتها کافی نبوده و نیست.

جامعه ای ایران جامعه ای رنگاورنگ است، هم از نظر ملی و هم از نظر بافت و سنت و فرهنگ، که با وجود تهاجم فرهنگی اعراب از گذشته و این 30 سال که زیر نام ولایت فقیه قانون هم برایش تصویب کرده اند، خوشبختانه اصالت خودش را حفظ کرده است، فدرالیسم شعاری است که ملیت های ایرانی خواهان پیاده کردن آن در نظام کشور داری ایران هستند، گزینش شما برای سیستم حاکمیت ایران چیست؟

من خواهان یک نظام جمهوری هستم که در آن دمکراسی، جدایی دین از حکومت و پذیرش منشور جهانی حقوق بشر نهادینه شده باشد و قوای حکومت ناشی از اراده ی ملت باشد. در چنین حکومتی کلیه ی مبانی تبعیض قومی، نژادی، جنسیتی و عقیدتی در جامعه از بین می رود. پذیرش گوناگونیها و در عین حال زندگی مسالمت آمیز تمام هویتها در چارچوب کشوری بنام ایران آرزوی هر ایرانی آزادیخواه است. در مورد لزوم برقراری شکل مشخصی بنام فدرالیسم در ایران فکر می کنم باید بسیار گفتگو و تامل شود. باید به تعریف روشنی رسید و این تعریف را به بحث گذاشت. من با تقسیم بندی سیاسی بر مبنای نژاد یا قوم مخالفم و این تلقی را در نوع افراطی اش نوعی گرایش نژاد پرستانه می دانم. فرهنگ ایران مجموعه ای از تمامی هویتهاست و می بایست این بستر فرهنگی در قوانین نهادینه شود، بدون اینکه هویتی یا هویتهایی از آن حذف شود یا مورد تبعیض قرار بگیرد.

از 4 سال پیش ما شاهد بستن قطعنامه های از سوی شورای امنیت بر علیه جمهوری اسلامی ایران بوده ایم، و این قطعنامه ها هم زمان بوده اند با بحران اقتصادی، گویا این روزها هم کشورهای اروپای و هم سناتورهای مجلس

سنا در حال تدارک یک برنامه برای اجرای تحریم های بیشتر هستند، هرچند سابقا و نتیجه سه قطعنامه نتوانسته است رژیم را از خواسته خود منصرف کند. با توجه به اینکه خیلی از کارشناسان بر این باورند که بحران پیش آمده بعد از انتخابات احتمال حمله نظامی را بیشتر کرده است و جمله ای که او با در اجلاس گروه 8 در ایتالیا درباره ایران به کار برد (قرار نیست تا ابد ما صبر کنیم) راه حل نهایی چیست؟ واکنش رژیم در آینده چه خواهد بود؟

فکر می کنم حکومت اسلامی ایران را به سمت خطرهای بسیار جدی می برد. تکیه گاههای اصلی این حکومت از چین و روسیه گرفته تا گرایشهای اسلامگرای افراطی در منطقه، همگی ستونهایی نامطمئن هستند که هر یک منافعی نیز در عرصه ملی خود دارند. این همسویی ها مشروط است. با اینهمه حکومت اسلامی با گستاخی بینظیر از یک سوی صداهای معترض در درون کشور را سرکوب می کند و از سوی دیگری اعتنا به تمامی معاهده های بین المللی کشور را به سرashیب سقوط می برد. با اینهمه این احتمال نیز وجود دارد که در مرحله های بعدی حکومت دینی بر اثر فشار "جام زهر" را بنوشد. در حال حاضر حکومت اسلامی با رفتارهای ناهنجارش در عرصه ملی بین المللی ایران را به انزوا کشانده است. این شرایط تا ابد نمی تواند ادامه پیدا کند. پیش بینی آینده در مورد خاص ایران بدلیل پیچیدگی شرایط تقریبا ناممکن است. آنچه مسلم است اینکه اوضاع داخلی تا حد زیادی بر مناسبات بین المللی تاثیر می گذارد.

شما جدا از مدافع حقوق زنان و اقلیتهای مذهبی به عنوان حامی حقوق همجنسگرایان شناخته شده اید، و گاهها مطالبی در این باره هم نوشته اید، دیدگاه شما نسبت به این قشر از جامعه که در ایران هم وجود دارند و در سالهای اخیر شاهد اعدام تنی چند از این افراد بوده ایم، چیست؟

همجنسگرایی یک انتخاب نیست. یک گرایش جنسی است که در برخی از انسانها وجود دارد بدون اینکه آنها تصمیمی در این مورد گرفته باشند. در عین حال یک بیماری هم نیست. منتهای وقتی گرایش جنسی اکثریت که گرایش به جنس مخالف است، معیار قرار بگیرد، گرایش به همجنس یک بیماری یا امری ناهنجار تعریف می شود. من با این تقسیم بندیها مخالفم. از حق زندگی انسانی و بدون هراس همجنسگرایان، چه زن و چه مرد حمایت می کنم و معتقدم باید در جامعه در این مورد روشنگری انجام شود. هیچ انسانی نباید به این دلیل منزوی یا طرد شود. در عین حال با توجه به اینکه در جامعه ای ایران در این مورد مکان بیان عمومی نظر و تبادل نظر وجود ندارد و با توجه به سوء تفاهم های بسیاری که به همین دلیل وجود دارد، باید مرتب روی این موضوع تاکید کرد که همجنسگرایی هیچ ربطی به پدوفیلی یا کودک آزاری وجود ندارد. کودک آزاری یا میل جنسی به کودکان یک بیماری است و یک رابطه ای نا برابر که در آن یک انسان بزرگسال نسبت

به کودکی که اصولاً هنوز به بلوغ جنسی نرسیده است تعرض جنسی انجام می‌دهد. اما همجنسگرایی بمعنای تمایل عاطفی و جنسی دو همجنس به یکدیگر است که در یک گروه سنی قرار دارند. یعنی یک رابطه‌ی دو جانبه و با توافق هر دو سو. در مورد همجنسگرایان باید گفت که کلیه‌ی خصایل انسانی از جمله آرزوی داشتن فرزند در آنها نیز هست و در بسیاری از کشورهای زوجهای همجنسگرا می‌توانند کودکانی را به فرزندپذیری بپذیرند. با توجه به قوانین غیر انسانی موجود در ایران و با توجه به مجازاتهای سنگینی که برای همجنسگرایان در نظر گرفته شده، معتقدم که جامعه‌ی مدنی ایران از تشکلهای مدافع حقوق بشر گرفته تا جنبش زنان موظف به حمایت از حقوق پایمال شده‌ی همجنسگرایان هستند.

برگردیم به موضوع هنر و ابتدا تئاتر، سانسور و نظارت سلیقه‌ای مدیران وزارت ارشاد جدا از هنرمندان تئاتر و سینما عرصه را بر هنرهای دیگر از جمله موسیقی تنگ کرده است، نمایش نامه‌ای که ماهها تمرین و کارهای آماده سازیش انجام می‌شود در روز اجرا توقیف می‌شود، چند سالی است که جشنواره‌های تئاتر هم به خوبی و محتوای دهه گذشته نیست، سابقاً این گونه بود که بیشتر بازیگران سینما تجربه چند ساله در تئاتر داشتند اما امروز این گونه نیست، و کیفیت ضعیف فیلم و هنرنمایی بازیگران خود دلیلی بر راستی این خبر است، مسیر تأیید در ایران به کجا می‌رود، کما اینکه بعضی از هنرمندان این عرصه سخن از بحرانی شدن آن بر زبان می‌آورند؟

کنترل مداوم هنر از سوی دولت، وجود ممیزی، تبعیض و برخورد گزینشی، القای سیاست "خودی" و "غیر خودی" بدون توجه به تواناییها و کیفیت آفرینش هنری، تحمیل ایدئولوژی یا چارچوبهای ایدئولوژیک به هنر، همه و همه برای رشد هنر در یک جامعه همچون سمی مهلک است. تئاتر ایران هم همچون شاخه‌های دیگر هنری و بدلیل ارتباط مستقیم با مخاطب گاه شدیدتر از شاخه‌های دیگر هنری تحت همین فشارها قرار دارد. با اینهمه جامعه‌ی هنری متوقف نمی‌شود و حتی در سخت‌ترین شرایط، بدنبال گشودن رزونه‌ای در تکاپوست. ممکن است این روند کند و حتی گاه در دورانی متوقف شود، اما نمی‌توان تا ابد و بطور کامل آن را راکد نگاه داشت، چون هنر در ذات خود پویاست. شرایط کنونی هم برای جامعه و هم برای هنرمندان و فرهنگ سازان بسیار بحرانی است. اما حرکت وجود دارد و تلاشهای نوآورانه انجام می‌گیرد. در شرایطی که کمی متعادل تر باشد باز این نیروی خلاقه فوران می‌کند و تمام اندوخته‌هایش را بطور گسترده به اجتماع می‌برد.

خبرهای حاکی از آن است که تولید فیلم در ایران توقیف شده است، زیرا اداره‌ی نظارت و ارزیابی فیلم‌های سینمایی به فیلمنامه‌های ارسالی رسیدگی نمی‌کند، حتی فیلم‌نامه‌های مجوزدار هم برای گرفتن مجوز فیلم برداری در سطح شهرها با مشکل روبرو شده‌اند، و اینکه آن 350 هنرمندی که بیانه‌ای در دفاع از آقای موسوی امضا کرده بودند این روزها تحت پیگرد قانونی قرار گرفته‌اند، وضعیت بحرانی سینمای ایران که که با

آمدن احمدی نژاد بحرانی تر شده است، با توجه به اعتراضات و حمایت جمعی هنرمندان از اعتراض مردمی، آینده سینمای ایران را چگونه می بینید؟

در این شرایط وجود همبستگی میان خود هنرمندان بسیار مهم است. هیچ هنرمندی نباید بپذیرد که به قیمت حذف همکارانش، امکانی به او داده شود. جدا از موافقت یا مخالفت با آقای موسوی، این حس همبستگی و انتقال آن به جامعه، احترام و همسویی مردم و هنرمندان را دوچندان می کند، هر چند برای مدتی امکان کار آنها را محدود کند. در عین حال جامعه نیز باید از هنرمندانش دفاع کند و از دیدن برنامه های فرمایشی و استقبال از هنرمندانی که با نظام سرکوب همسویی می کنند، خودداری کند. این شرایط بحرانی ابدی نیست و بعنوان دوران تعیین کننده ی سرنوشت سینمای ایران هم نباید به آن نگریست. این یک دوران موقت است که به پایان می رسد و امیدوارم که به سود مردم و به سود جامعه ی هنری به پایان برسد. میزان استقامت و همسویی مردم و هنرمندان تعیین کننده ی هر یک از این گزینه هاست. در حال حاضر هم مردم و هم جامعه ی هنری اثبات کرده اند که برای آزادی و دمکراسی حاضر به پرداختن بها هستند و از منافع شخصی خود می گذرند. این یک پیش شرط بزرگ موفقیت های آینده است.

ندادن مجوز برای کارگردانان سرشناس و یا عدم نمایش بعضی از فیلم ها فیلم های بدون مجوزی چون آفساید و چه کسی از گربه های ایرانی خبر دارد. حتی آقای بهمن قبادی در بازگشت از جشنواره کن بازداشت و با قید وثیقه آزاد شده اند، با وجود کارگردانان بزرگی در ایران امروزه سوپر ستار سینمای ایران کسی چون مسعود ده نمکی با فیلم اخراجی ها می شود، و اینکه اگر نیم نگاهی به موضوع فیلم های چند سال اخیر داشته باشیم بیشتر فیلم ها، فیلم های کم محتوا، طنز و غیر هنری است، همراه با سینما هنرهای دیگر و حتی چاپ کتاب و دانشگاه ها هم با مشکلات نظارتی روبه رو هستند، آیا رژیم در حال اجرای انقلاب فرهنگی دیگر است؟

دقیقا همینطور است. شرایط کنونی برای هنرمندان ایران شباهتهایی به دهه شصت دارد. منتها فرق بزرگ امروز با آن دهه در این است که امروز بخش بزرگی از جامعه خواهان تحول و پایان این وضعیت است. هر چند که همین فیلم های کم محتوای کنونی که با استفاده از یک طنز چندش آور در بخشهایی از جامعه مخاطب خود را یافته اند. اما مقاومت در برابر انقلاب فرهنگی دوم در کلیه ی سطوح جامعه بسیار پر قدرت تر از دهه های گذشته است و همین نکته ی اساسی امید بر انگیز است.

صحبت آخر شما برای جوانانی که تشنه آزادی و دمکراسی هستند و در زندان بزرگی به نام جمهوری اسلامی بسر می برند چی هست؟

به آنها افتخار می کنم و از آنها می خواهم که نا امید نشوند. نسل جوان امروز سر فصل جدیدی را در تاریخ ایران گشوده است که نوید تحقق

آرمانهای صد ساله ی ملت ایران را بما می دهد. این دوران سخت و سیاه پایدار نمی ماند اگر بر خواستهای بر حق ملی یعنی حقوق شهروندی، حقوق بشر، آزادی و دمکراسی پافشاری کنیم . درهای این زندان بزرگ بدست توانای شما گشوده خواهد شد.